

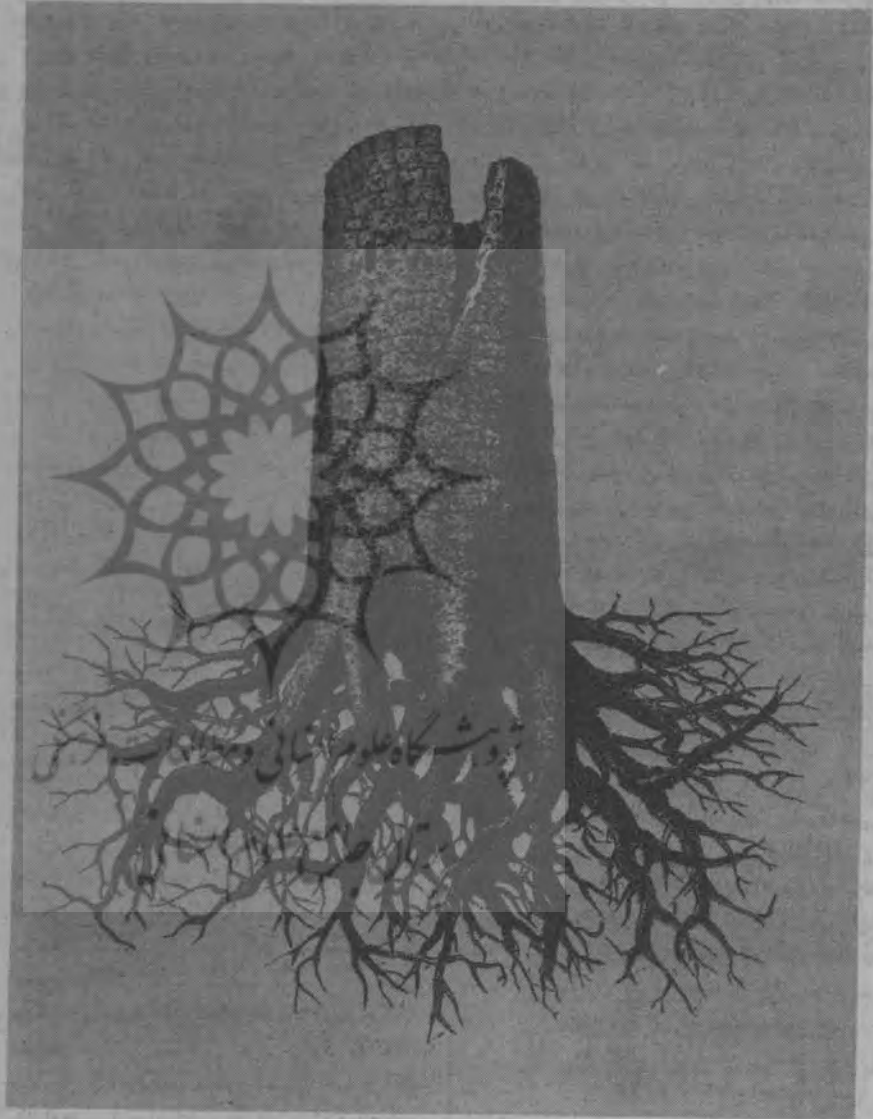
مردم‌گریزی

در شعر کنونی فارسی

شعر پارسی، در سیر تکاملی خود، پس از آنکه توانست در دهه‌های نخست قرن بیستم چارچوب «قالبهای کهن» را درهم بشکند و زنجیر «شیوه‌های کهن» را از دست و پای خویش باز کند و آزادی خود را اعلام دارد، این وظیفه را پیش خود یافت که به زبان مردم و برای مردم سخن بگوید. در واقع، اوائل سده بیستم، هنگامی که شعر پارسی برای نخستین بار از مجالس بزم آراسته و پرشکوه بی‌نزدان و از خانقاههای کهن شوریده دلان قدم به بیرون یعنی به فضای باز و روشن و ندر عین حال پرمهمه مردم کوچه و بازار گذاشت، با انسانهایی روبرو شد که با کار خلاق و تلاش و کوشش و تحریک و شتاب خود در پی حل مسائل معیشتی و هموار کردن راه ترقی و تعالی اقتصادی و اجتماعی خود بودند؛ اینان نه وقت شنیدن قصاید غرا، و نه مجال غوردر باران اندیشیها و «شطحیات» صوفیانه را داشتند، و نه حتی در اغلب موارد، زبان شاعر متعلق به عصر و مضمون عصر گذشته یعنی زبان منسوب به «خواص» را می‌فهمیدند. ناگزیر به مقتضای عوامل متعدد اقتصادی و اجتماعی، شعر پارسی کوشید که اگر تا آن روز، عمدتاً در خدمت خرده فرهنگ محدود و بی‌درد ولی پراوازه بود، و اگر امواج جمعیت فعال پشت‌سرش را نادیده گرفته بود، به خدمت مردم، درمهند و اکثریت خاموش درآید؛ و برای رسیدن به این هدف و برای تفهیم و تفهم به زبانی سخن گوید که شنونده دست کم چیزی از آن دریابد، و در مقابل دستان کوتاه اکثریت «خرما برنخیل» نباشد.

ولی آنچه دل آزار است این است که پس از گذشت دهها، هنوز این حداقل انتظار برآورده نشده است. روشن‌تر بگوئیم، آنچه هر ادب دوست تریخ‌خواه را رنج می‌دهد موقعیت فعلی شعر پارسی و اگر دقیق‌تر بگوئیم شعر سپید در مطبوعات به‌ویژه در «آدینه» است.

در واقع پس از گذشتن دهه‌ها سال از تولد و رشد شعر آزاد، که بی‌هیچ گفتگو این شعر به «سن بلوغ» خود رسیده است هنوز در



دانشگاه تبریز به رشته تحریر درآمده است. نویسنده به‌خصلت مردم‌گریزی شعر کنونی فارسی و تعقیدات و کنایات دور از ذهن آن که شعر را حتی برای تحصیل‌کردگان فرهیختگان جامعه نامفهوم می‌کند معترض است و اعتقاد دارد که شعر امروز در محافل دوستانه به بست نشسته است و چنین سرنوشتی را خوشایند آن نمی‌داند.

اینکه شعر چیست و با کدام گروه‌های اجتماعی سروکار می‌یابد، بحث تازه‌ای نیست، اما بحث ناتمامی است. شاید هم بحث بی‌سرانجامی؛ اما در هر حال درجای خود روشن‌تر است و می‌تواند بحثهای روشن‌گرا- نه‌ای به‌دنیال آورد. نوشتار زیر در ارتباط با صفحات شعر آدینه از سوی دکتر علی‌اکبر ترابی استاد

مجله‌ای وزین، یک فرد تحصیل کرده علاقه‌مند به شعر و ادب (که در واقع به نوبه خود سخنگوی اکثریتی است اکثریتی تشنه، اکثریتی با فرهنگ و تحصیل کرده و ترقیخواه)، مصوبانه و با پاکدلی، بی آنکه نظر حمله‌ر حنا انتقادی به کسی داشته باشد می‌نویسد. چه عیب دارد که خوانندگان ایس ماهنامه پرارزش (آدینه) بیشتر شوند و با نگاه به صفحات آن احساس غربت نکنند. تازه من دسته دسته از دانشجویان را جمع می‌کنم (از رشته‌های مختلف) حتی زبده‌ترین آنها در زمینه شعر را برمی‌گزینم بسیاری از این اشعار را نمی‌فهمند... چه عیب دارد لااقل تحصیل کرده‌ها از این اشعار سردرآورند؟ (آدینه شماره ۱۴، ص ۶۸). حال، این مساله با کمال سرسختی و به صورت واقعیتی تلخ در برابر ما مصرانه پاسخ می‌طلبد: آیا این زخم عمیق و لسی به‌ظاهر ناپیدای فرهنگی امروز را به همان



حال باقی بگذاریم و بگذریم؟ و به ملاحظه اینکه می‌باد پایمان در باطلاق مشاجرات ادبی فرورود و همت‌های ناروا از سوی «سپیده» پرستان برسرمان بیارد خود را از بحث در این مورد به دور نگهداریم؟ و به بهانه اینکه بحثها و مشاجرات ادبی کافی در این زمینه صورت گرفته است و حکم «کفایت مذاکرات» داده شده، و مساله، مساله‌ای کهنه است، آنرا به حال خود بگذاریم؟ و به دیگر سخن، زخم، هرچند عمیق، چون کهنه است زخمی با بیمار را به حال خود رها کنیم؟

این پرسش، پرسشهای بنیادین دیگری را تداعی می‌کند:

۱- آیا شعر امروز که یکی از رسالت‌هایش این بود که از قصرها و کاخها و از انحصار کاخ‌نشینان به درآید و در دسترس مردم قرار گیرد به این مهم دست یافته است؟

و آیا خود به اعتباری سبب دوری شعر مردم از یکدیگر نشده است؟ و اگر نام «شعر مردم‌گرای» بدان داده شود سختی به گراف گفته شده است؟

۲- آیا شعر که به تعریفی: بیان عاطفی واقعیت است و شعر امروز، بنا بر این تعریف، بیان عاطفی تکامل یافته و رساو شیوایی از واقعیت باید باشد بدین مرحله از واقع‌گرایی رسیده است؟

۳- آیا شعر امروز پارسی، این‌بخش از شعور اجتماعی، نباید مانند شعر راستین هر جامعه‌ای دیگر، در معنای ژرف خود، بازتابی از زندگی و در مفهوم ارجدارش بیان آهنگین و آگاهانه - هرچند عاطفی و هیجانی - انگیز- واقعیت باشد؟ آیا شعر امروز ایران چنین خصیصه‌ای را داراست و بابه چنین امری، اساساً، می‌آندیشد؟

۴- بالاخره، آیا شعر امروز، باید در حد معنای حل‌نشده و سختی نامفهوم، نامفهوم حنا برای اکثریت تحصیل کرده با معلومات و زیبا پسند و شعر دوست، باقی بماند، و هیچ شاعر و ناقد و مرجعی خود را مسئول نداند؟ به ویژه اگر در شرایط کنونی، مجلاتی مانند مجله‌وزین «آدینه» با نویسندگان و منتقدین پر تجربه، مسئولیت تلاش در این راه را و حنا مسئولیت حل این مساله را برعهده نداشتند پس کدام مرجع و مجله و فرهنگستانی این وظیفه را به‌دوش می‌کشد و یا باید به دوش بکشد؟

پاسخ به بخش عمده پرسشهای بنیادین مذکور را، شاید بتوان چنین خلاصه کرد: شعر آزاد، در مفهوم ویژه خود، نشان داده که توانایی این را داشته است که دیوارهای کاخها را درهم بشکند و از انحصار مداحان و «ممدوحین قلدر» به‌در آید و به مردم و روح نوجوی زمان نزدیکتر گردد، ولی توانایی این را نداشته است که جانی شایسته در قلبها و مغزهای حساس و بویا برای خود بازکند. پیش‌کسوتان این شعر توانسته‌اند طلسم مصراعها و قافیه‌ها را بشکنند و با نواندیشی و نوگرایی راه را بر مدیحه سرائینا و تقلیدهای بی‌ارج و مضامین فرتوت بیندند (و اگر چه کفاره این «آب در خوابگاه موران ریختن» راهم بدهند)؛ و صریحاً بگویند که: «ادبیات ما باید از هر حیث عوض شود... من سعی می‌کنم به شعر فارسی وزن و قافیه بدهم. شعر بی‌وزن و قافیه شعر قدیمی‌هاست؛ ظاهراً بر خلاف این به نظر من می‌رسد،

اما به نظر من شعر در یک مصراع یا یک بیت ناقص است - از حیث وزن - زیرا یک مصراع یا یک بیت نمی‌تواند وزن طبیعی کلام را تولید کند. وزن که طنین و آهنگ یک مطلب معین است - در بین مطالب یک موضوع - فقط به توسط

«آرمونی» به دست می‌آید؛ این است که به‌باید مصراعها و ابیات دسته جمعی و به‌طوری مشترک وزن را تولید کنند. من واضح این آرمونی هستم... باید بدانید که قافیه بعد از وزن دو شعر پیدا شده؛ قافیه قدیم مثل وزن قدیم است. قافیه باید رنگ آخر مطلب باشد؛ به عبارت آخری طنین مطلب را مسجل کند» (نیما: حرفهای همسایه).

آنچه در این میان بسیار مهم است این است که نیما نه تنها بانوآوری در اوزان عروضی به‌آشنائی‌رذائی

Defamiliarisation

دوکل شعر پارسی رسید، بلکه از همین راه به تحول بنیادین یعنی تبدیل نظام بسته شعر پارسی به نظام باز دست‌یافت، نظامی که با ضربان نبض زمانه و تکامل درنگ ناپذیر اجتماعی هماهنگ و هم‌راستا بود و یقین داریم که فردنوگرایی مانند نیما هرگز حرف خود را آخرین کلام نمی‌شمرد و خود را خاتم شعرا و نظر و گفته خویش را جامع و مانع و یا نظری و سختی نهائی نمی‌داندست و به سیر تکاملی شعر پارسی پس از خود کاملاً ایمان داشت، مسلماً کار او و دیگر پیش‌کسوتان، یک آغاز بود.

از مطلب دور تیغیم، اگر شعر آزاد توانسته است از انحصار صاحبان کدو و زوبه درآید، متأسفانه شعر نامفهوم آکنده از ایهام و تعقید و کنایات دور از ذهن امروزان شایستگی را نداشته است که خود را به میان مردم برساند و در دامنه‌ای گسترده برای اکثریت خاموش و حنا اقلیت قلم به دست تحصیل کرده و شعر دوست و تمالی جو مفهوم و مقبول باشد؛ شاهد این امر، از جمله، داوری یکی از بزرگترین شعرای معاصر است. که من بی شائبه‌ترین احترامها را به‌مناسبت کارنامه درخشان ادبی، مطبوعاتی و اجتماعی وی برایش قائم. او در زمینه همین غیر قابل دسترس و نامفهوم بودن شعر امروزیه دوتن از بزرگترین ناقدان ادبی کشور که اشعار او را نقد کرده‌اند. ایراد می‌گیرد که آنان مقصد و مقصود شعر او را اساساً درنیافته‌اند (هنر و ادبیات امروز، به‌کوشش ناصر حریری، ۱۳۶۵، ص ۴۰).

حق این است که گفته شود ناقدان توانا بر تجربه و آگاه منتهای کوشش خود را برای فهمیدن اشعار به‌کار برده‌اند، ولی شاعر بزرگ بر اثر سبب‌گویی و نامفهوم‌سرائی، بی آنکه خود بداند و یا بخواهد، مردم را، حنا توانا ترین ناقدان و شعر شناسان این سرزمین را سرگردان ساخته است؛ تا جایی که در آخر کار به اعتراف خود شاعر، ناقدان زبردست نیز از دورک و فهم معنی و مفهوم و مقصود شعر او دومانده‌اند. و گفته‌هایشان و آنچه از شعر او استنباط کرده و اظهار داشته‌اند «ربطی به شعر امروز» و یا به شعر او نداشته‌اند و آنان «برداشت‌های ناقص‌شان

را خوره ذهن مردم کرده اند (هنر و ادبیات امروز. همانجا).

باید پرسید: چرا شاعر باید شعری بنویسد که نه تنها عوام، نه تنها تحصیل کرده‌های يك جامعه، بلکه حتی بزرگترین و تواناترین ناقدان يك کشور نیز قادر به فهم مقصد و مقصود شاعر نباشند؟

اگر شاعر معتقد است که «پشتاپیش جامعه حرکت می‌کند» و «برفرهنگ هنری جامعه اثر می‌گذارد» (همان کتاب، ص ۴۲)، آیا جز این است که باید حداقل افرادی باشند که زبان و گفته شاعر را بفهمند تا بتوانند آن را جذب کنند و بی‌واسطه یا با واسطه سبب غنای فرهنگ جامعه شوند؟

بی‌گفتگو، تا زمانی که شاعر در مردم به دو زبان مختلف صحبت می‌کنند و به ویژه در جایی که شاعری «در بند خویش» است و معیارهای ادبی و زبانی و فکری و فرهنگی پیش‌تر جامعه را به هیچ می‌گیرد و ترکیبات و جملات نامفهومی را به صرف اینکه برای تنها خود او، یا برای اطرافیان او که شمارشان از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کند مفهومند، به جامعه و ادب جامعه تحمیل می‌کند، شکفت آور نخواهد بود که مردم شعر او را و شاعرانی مانند او را که به قول شاملو «شعر امروز را گرفته‌اند ولی آن‌را نیاموخته‌اند» (و مسلما حستان شاعران خود نیز در اغلب موارد زبان یکدیگر را به خوبی نمی‌فهمند ولی برای همدیگر کف می‌زنند!) جدی بگیرند و سروده‌شان را «سروصدای زیاد برای هیچ» یا «صدائی در گورستان» بدانند.

در دوره‌های پیشین، اگر زمیندار تلجمانی، به حکم خرده فرهنگ بزرگ زمینداران، پای منقل تریاک خود، اشعار شاعری مدیحه‌سرا را گوش می‌داد و چیزی نمی‌فهمید، حداقل در موارد زیادی توکران و اطرافیان او، بسته گریخته ابیاتی از آن اشعار را به مرور از بر می‌کردند و در میان ذکاوت‌پسندان بخش می‌کردند؛ و به‌طور کلی، در شهر و روستا افرادی بودند که کتاب‌ها و جود بی‌سوادی، اشعار زیادی از حفظ داشتند و برای ذکاوت‌پسندان می‌خواندند و معانی آنها را هم به مرور می‌فهمیدند و می‌فهماندند. امروزه، هیچ تحصیل کرده ترقیخواه قوی حافظه‌ای را نمی‌توانید نشان دهید که با از بر خواندن يك قطعه از این اشعار نامفهوم یا بی‌مفهوم امروزی، حامل پیامی یا سخنی از شاعری به دیگران باشد؛ چرا که خود شاعر اگر سوزی و نردی و پیامی هم داشته باشد آن‌را ضمن ترکیبات و تعابیر و اصطلاحات نامفهوم و پراکنده و بی‌ارتباط (و یا با معیارهای زبانی و فهم عمومی بی‌ارتباط)، به صورت محتوایی درهم ریخته و بی‌ارج، در قالبی درهم شکسته پنهان کرده است. به‌طور خلاصه شعر

نامفهوم امروز از دسترس اکثریت خارج شده و ناگزیر در محافل دوستانه کم شمار به‌بست نشسته است.

مسئله‌کنگی و پوسیدگی تعابیر و ترکیبات و استعاراتی از شعر کهن و یا به دنباله قافیه دیدن شاعر قصیده‌گوی بی‌ذود نمی‌تواند دستاویزی برای تیرنه شاعرانی باشد که نه «بیان آهنگین آگاهانه‌ای از واقعیت» دارند و نه اشعارشان از دیدگاه زیبا شناختی دارای ارزشی است، و نه در سروده‌هایشان زندگی کمترین بازتابی دارد. در هم شکسته شدن قالبهای کهن به مقتضای درهم شکسته شدن خرده فرهنگهای منحل، امری اجتناب ناپذیر بوده و هست و مسلماً اندیشه و احساس و تخیل و آهنگ مورد پسند مردم امروز نیز نمی‌تواند همان اندیشه خام و احساس ناپیچار و تخیل نارسا و آهنگ ناساز مدیحه‌سرایان سده‌های پیشین باشد؛ ولی این بدان معنی نیست که عده‌ای با سوءاستفاده از ذره و بختگی این آشفته بازار شعر و ادب، به روی شعر خود که «مرده به دنیا آمده» است پرده‌ای از رمز و راز و ابهام بکشند و تابوتش را به دوش مردم بدهند.

واقعیت این است که موقع جغرافیایی کشور، و زندگی اجتماعی پرفراز و نشیب مردم رنج‌دیده و ستم‌کشیده و خیال‌پرداز، ما در طی تاریخ، سبب گردیده است که از دیرباز قریحه شاعری و بیان عاطفی در شاعران، و ذوق شعر دوستی و وابستگی در اکثر مردم این دیار، زرفا و گسترده‌ی، شایان توجهی یابد؛ و زمینه‌ای فراهم گردد که این مردم در جریان تکامل فرهنگی، به‌ویژه پس از پیروزی‌های دامنه‌دار اسلامی، دارای یکی از مهمترین گنجینه‌های شعری جهان در تمام سده‌های میانه گردد؛ و همین گنجینه نیز به نوبه خود برای نسل‌ها سرچشمه‌ای زایا و سرمایه‌ای برای دادوستد هنری و مایه‌ای برای تشخیص سره از ناسره و ارزیابی بالای ارزنده آذین ارج در بازار شعر و ادب باشد.

از سوی دیگر، مسلماً شعر امروز حتا در آشتی‌ناپذیرترین حالتش، دنباله شعر سنتی کهن است، همچنانکه زمان حال، خود دنباله گذشته است اگر چه نفی منطقی آن هم هست. به عبارت روشن‌تر، شعر آزاد معاصر به اعتباری، نتیجه تکامل شعر سنتی کهن است که همان‌گونه با تکامل کلی فرهنگ مدام گسترده‌تر و ژرف‌تر گردیده و پیش رفته و به افقهای نوینی دست یافته است؛ عوامل تشکیل دهنده شعر نو در طی سالیان دراز فراهم آمده‌اند؛ و در پرتو کار و مبارزه و حرکات درنگ ناپذیر اجتماعی، به‌ویژه در یکصد سال اخیر، مضامین نوینی در این زمینه پیدا شده، و محتوا و مضامین

نو ضرورتاً پیدایش شکلها و قالبهای نوین ویژه خود را اجتناب‌ناپذیر ساخته‌اند؛ به دیگر سخن دگرگونیهای ژرف در حیات اقتصادی-اجتماعی و جریانات عمیق سیاسی که در ژرفای اجتماع ادامه داشته‌اند دگرگونیهای فکری و فرهنگی و نوجوئیه و نوآوریها را در زمینه بیان تازرات شاعر، به‌طور کلی در زمینه شعر و ادب را سبب شده‌اند.

به‌طور خلاصه شعر نو، در مفهوم راستین آن، عناصر زنده و پویای فرهنگ و ادب گذشته را با خود دارد، و به همان اندازه که پویا و سازنده و واقع‌گرا و پیشرو و آینده‌گرا (و حداقل معاصر زمان خویش) است «نو» است و نه به آن اندازه که مبهم و نامفهوم؛ غیر قابل دسترس و معماگونه است.

تکرار کنیم: شعر امروز ایران نه تنها بی‌ریشه نیست بلکه در اعماق فرهنگ و اجتماع دیروز و امروز و در مفهوم پیشرفته‌اش ریشه در خرده فرهنگ ترقیخواه و نوجو و

*** شعر آزاد در مفهوم ویژه خود نشان داده که این توانائی را داشته که دیوارهای کاخها را درهم بشکند و از انحصار مداحان به درآید ولی توانائی آن را نداشته که خود را به میان مردم برساند.**

*** شعر نامفهوم امروز از دسترس اکثریت خارج شده و در محافل دوستانه کم شمار به‌بست نشسته است.**

نواندیش دارد؛ و اگر شاعری از موضع لائیدی، با اشعاری که از بار فرهنگی خلاق و پویا بی‌بهره است و یا برای مردم امروز بسا زبانی غیر از زبان خود مردم سخن می‌گوید باید تلخی این مکافات را بپذیرد که گفته و خواسته‌اش شنونده و اجابت‌کننده‌ای نداشته باشد.

سخن آخر آنکه شعری صنیم که حاکی از سوزی و نردی باشد شعری که ترکیب موزونی از عناصر اندیشه ژرفانگر، احساس لطیف، تخیل خلاق و آهنگ دلنشین باشد، شعری که از اعماق جامعه و زندگی نشأت گرفته باشد، به دیگر سخن شعری که از قلب اجتماع برخاسته باشد، بی‌هیچ شك، مقبولیت عام خواهد یافت و در دل‌های معاصرین و آیندگان خواهد نشست، آری سخن گوید برآید نشیند لاجرم بردل.